

موانع آزاداندیشی تحلیل روابط بین الملل

مجتبی عبد خدایی*

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۳/۲۵

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۸/۱۸

چکیده

نگاه بی طرفانه و خنثی در علم، از شاخصه‌های اصلی نظریه علمی و از ادعاهای بنیادین جریان غالب در نظریه پردازی روابط بین الملل است. از سوی دیگر نظریه‌های انتقادی در سیاست بین الملل با این باور که نقصان‌های تحلیلی این حوزه ریشه در تنگ‌نظری‌های تحلیلی جریان غالب دارد، به نقد ابعاد اثبات‌گرایانه، خردگرایانه، مادی‌گرایانه، و نگرش سلطه‌جویانه و استیلاطلبانه این جریان پرداخته و منشا ناتوانی تحلیلی بسیاری از نظریات را به عوامل مذکور بازگردانده‌اند. سوال مطرح این است که آیا می‌توان میان محورهای نقادانه رویکردهای انتقادی و شاخصه بیطرفی علمی پل زد و از این طریق موانع آزاداندیشی در جریان غالب و منشا آن را ریشه‌یابی نمود؟ مدعای این نوشتار آن است که چهار مقوله فوق از طریق تحمیل مبانی فرانتوری، غرض‌مندی و فهم تکوینی در شناخت مسائل، ممانعت از توزیع جهانی موضوعات و در نهایت التزام به سکولارسازی علم، مهمترین موانع اصلی آزاداندیشی در حوزه تئوری پردازی روابط بین الملل را شکل بخشیده‌اند و در میان این عوامل مولفه اخیر دارای نقش محوری است. از جمله دستاوردهای این نوشتار آن است که با استفاده از روش تحلیلی میان ریشه‌های سکولاریستی در سیاست بین الملل و موانع آزاد اندیشی و نگاه بیطرفانه ارتباط برقرار می‌سازد. مساله‌ای که جریان انتقادی نیز از آن مصون نمانده است.

واژگان کلیدی: سکولاریسم، نظریه‌های روابط بین الملل، نظریه پردازی، سیاست بین الملل، آزاداندیشی.

۱. استادیار گروه روابط بین الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه علامه طباطبایی

* نویسنده مسئول: abdkhodaei.mojtaba@gmail.com

این مقاله با عنوان موانع آزاداندیشی تحلیل روابط بین الملل، مستخرج از پژوهشی است که با حمایت و نظارت علمی صندوق حمایت از پژوهشگران و فناوران کشور، طرح مصوب ۹۲۰۱۲۳۸۳، انجام پذیرفته است.

مقدمه

در چند دهه گذشته، عرصه نظریه‌پردازی روابط بین‌الملل شاهد نقد گسترده نظریات رایج و اوج‌گیری نظریات انتقادی در معنای عام آن بوده است. یکی از مهم‌ترین عوامل تأثیرگذار در گسترش این جریان را می‌توان ناتوانی تئوری‌های مذکور در تحلیل مسائل کلان قلمرو سیاست بین‌الملل و بی‌توجهی به موضوعات مهم این عرصه دانست. بعد از جنگ جهانی دوم با وجود آنکه رئالیسم توانست در مقام عمل با به رخ کشیدن تبعات و هزینه‌های سنگین خوش بینی رقیب خود یعنی لیبرالیسم ناتوانی تحلیلی آنرا به اثبات رساند، اما بزودی نقصان تحلیلی رئالیسم نیز در توضیح شکست ایالات متحده در جنگ ویتنام، نهضت استعمارزدایی در کشورهای جهان سوم و همچنین عدم قدرت در تبیین ائتلافها و اتحادهای غیرنظامی در اروپا آشکار گردید.

این فرایند با پایان جنگ سرد و فروپاشی غیرنظامی اتحاد جماهیر شوروی، خیزش گسترده جنبش‌های اسلامی و افزایش روندهای هویت خواه قومی و مذهبی بار دیگر ناتوانی نظریه‌های غالب در تبیین مسائل کلان نظام بین‌الملل و تحولات ساختاری این عرصه را به نمایش گذارد. بگونه‌ای که برخی محققان این حوزه تصریح نمودند نظریه‌های متعارف روابط بین‌الملل قادر به تبیین مسائل مهم این عرصه نیستند. در مقام تحلیل این ناتوانی، سازه‌انگاران بر غفلت از بعد اجتماعی ساختار نظام بین‌الملل تأکید ورزیدند و بیان داشتند که قسمت مهم تحولات ساختاری جنبه اجتماعی دارد و مادی‌گرایی نظریه‌های روابط بین‌الملل و نادیده انگاشتن نظام انگاره‌ای مانع عمده‌ای در فهم این تحول است. نظریه انتقادی در معنای خاص آن، کم توجهی به ساختارهای اجتماعی تاریخی و مناسبات سلطه و قدرت را عامل این نقصان تحلیلی دانست.

در این میان نظریه‌های انتقادی در معنای عام آن، با این باور که بسیاری از نقصانهای تحلیلی ریشه در تنگ‌نظری‌های تحلیلی جریان غالب دارد به نقد حاکمیت اثبات‌گرایی (یافت‌باوری)؛^۱ خردگرایی؛^۲ مادی‌گرایی؛^۳ و نگرش سلطه‌جویانه و استیلاطلبانه جریان رائج پرداختند و بر ضرورت تحول در جهان نگرشهای غرب‌محورانه

-
1. Mainstream theories
 2. Positivism
 3. Rationalism
 4. Materialism

نظریه‌های روابط بین‌الملل و مدخلیت بخشیدن به نگرش پسااثبات‌گرایی، تأمل‌گرایی، انگاره‌گرایی و رهایی‌جویانه تاکید ورزیدند و منشا ناتوانی تحلیلی این نظریات را به عوامل مذکور بازگرداندند. با این وجود کمتر به این مساله پرداخته شده که منشا و ریشه ابعاد و عوامل چالش برانگیز مذکور در چه مؤلفه‌ای بنیادین نهفته است؟ از این رهگذر پرسش اصلی مطرح این است که موانع فهم آزاداندیشانه در تحلیل روابط بین‌الملل چیست و آیا می‌توان میان محورهای نقادانه رویکردهای انتقادی و شاخصه بیطرفی علمی پل زد و از این طریق موانع آزاداندیشی در جریان غالب و منشا آن را ریشه یابی نمود؟ این نوشتار بار روش تحلیلی، سرسپردگی جریان غالب نظریه‌پردازی به چهار مولفه اثبات‌گرایی، مادی‌گرایی، خردگرایی سودانگار و استیلاطلبی را از جمله موانع اصلی فهم آزاداندیشی علمی دانسته و معتقد است که مولفه‌های مذکور از طریق تحمیل مبانی فرانظری، غرض‌مندی و فهم تکوینی در فهم مسائل، مداخله در طرح و اولویت‌بندی مسائل خاص و ممانعت از توزیع جهانی موضوعات باعث پیدایش نقصانهای تحلیلی این حوزه گردیده است. اما ریشه عوامل مذکور در التزام علمی و عملی، و سیطره بخشی به سکولاریسم عنان گسیخته نهفته است.

لازم به ذکر است مفهوم آزاداندیشی در معنای عام بمعنای رهایی‌اندیشه از پیش فرض‌ها و باورهایی است که بر ذهن آدمی احاطه داشته و مانع از اندیشه پیرامون واقعیت‌ها و حقایق می‌شود. اما آزاداندیشی در برداشت این نوشتار بمعنای نفی تحمیل پیش‌فرض‌های فلسفی و مبانی فرانظری یک گفتمان خاص و تعمیم آن به ساحت کل علم، و نفی انحصار ملاکهای علمی بودن تحقیق به شاخصه‌های تعریف شده آن گفتمان است. معیارهایی که ریشه در پیش‌فرضها و مبانی فرانظری گفتمانی خاص داشته و بر روند تحلیل تاثیرگذار است. بر این اساس آزاداندیشی، صفتی در برابر تعصب ورزی، تصلب عقیده و نظر، پایبندی به دگم‌های فکری یک گفتمان و تن دادن بی‌چون و چرا و غیرقابل بحث و مناقشه به معیارهای آن بر کل علم و در نهایت تحمیل و اجبار اندیشمندان به تفکر در چارچوب خاص است. طنزآمیز آن است که در تفکر غربی واژه

1. Post Positivism
2. Reflectivism
3. Idaeationalism



آزاداندیشی نیز همانند مفاهیم متعدد دیگری در خدمت انحصاری گفتمان خاص قرار گرفته و به متضاد خود تعریف گردید.

این واژه برای نخستین بار در سال ۱۷۱۳ توسط آنتونی کالینز^۱ در نوشته‌ای با عنوان «گفتاری در باب آزاد اندیشی»^۲ و به معنای رهایی از تعصب و ورزی فارغ از عقلانیت بکار رفت. اما بتدریج به مفهومی ایدئولوژیک مبنی بر پابندی بی قید و شرط به ضرورت رهایی از معارف دینی و دین ستیزی تعمیم یافت.

در ادامه نوشتار ابتدا مروری بر مؤلفه‌های چهارگانه مورد نقد نگرش‌های انتقادی در نظریه پردازی روابط بین‌الملل خواهیم داشت. سپس به بررسی منشا برخی نقصان‌های تحلیلی این حوزه می‌پردازیم.

۱. نظریه‌های انتقادی و آزاد اندیشی در علم

رویکردهای انتقادی و سازه‌انگار در ابعاد مختلف به نقد و بررسی شیوه رایج در نظریه پردازی روابط بین‌الملل پرداخته‌اند که اهم آن را می‌توان در موارد زیر برشمرد:

۱-۱. نقد سیطره اثبات‌گرایی^۴

از آنجا که مفروضات معرفت‌شناسانه اثبات‌گرایی، نتایج هستی‌شناسانه و روش‌شناسانه‌ی درخور توجهی بهمراه داشته، حاکمیت آن بر عرصه علم و بطور خاص نظریه‌پردازی روابط بین‌الملل نیز تاثیرات عمیقی بر آزاداندیشی علمی برجای گذاشته است. پیش از هر چیز لازم است این معنا مورد توجه قرار گیرد که پوزیتیویسم در روابط بین‌الملل در آرزوی نیل به اتقان علمی خود را ملزم به پیروی و یکسان‌انگاری علوم اجتماعی و طبیعی دید و بعنوان تعهدی روش‌شناسانه تعریف گردید که با شناخت‌شناسی تجربه‌گرا پیوند خورد. به تعبیر نیکلسون: «اثبات‌گرایی و تجربه‌گرایی در روابط بین‌الملل در هم ادغام و با یکدیگر اشتباه شده‌اند». (اندرولینکلیر، سال ۱۳۸۵، ص ۳۸۲). طبیعت‌گرایان، اتقان روش‌های روابط بین‌الملل را در شبیه‌تر شدن آن با علوم

1. Reethinker
2. Anthony Collins
3. A Discourse of free Thinking
4. Positivism

طبیعی و عینی تر شدن آن دیدند. در نهایت تلاش‌های دیوید سینگر، مورتون کاپلان، ملوین اسمال و همکاران وی، و تمرکز آنان بر رفتارهای قابل مشاهده بعنوان شواهد، و نادیده انگاشتن نیت و ارزشها، رفتارگرایی افراطی را در این قلمرو علمی به‌مراه داشت. چهار مفروضه زیربنایی اثبات‌گرایی که در روابط بین‌الملل مورد توجه قرار گرفت عبارت بودند از: باور به وحدت علوم، تمایز واقعیت‌ها و ارزشها و خنثی بودن واقعیت‌ها بلحاظ نظریه، وجود قواعد نظام یافته در جهان اجتماعی علاوه بر جهان طبیعی و تائید یا ابطال تجربی بعنوان معیار صفت. (Viotti, 2010:3) مساوی دانستن اثبات‌گرایی روش‌شناسانه و پیش‌فرضهای شناخت‌شناسانه آن با عقل سلیم و انحصار نام علم بدان، آسیب جدی در تعمیق روابط بین‌الملل را به‌مدرده داشت که از جمله آن نادیده‌انگاری تمایز قلمرو تبیین، تفسیر و فهم از یکدیگر بود. بر این مبنا معیارهای ارزیابی علمی در امور چهارگانه، عینیت‌گرایی، تجربه‌گرایی، طبیعت‌گرایی و در نهایت رفتارگرایی تعریف گردیدند. حاکمیت نگاه مذکور، ناکارآمدی و عدم فایده‌مندی نظریه‌پردازی در این عرصه و در نهایت عدم پابندی اندیشمندان این قلمرو به اصول فوق را رقم زد. زیرا پابندی و اصرار بر اصول مذکور در حوزه‌ای که با انواع محدودیتها مواجه است، به خروج این حوزه از دانش متعارف می‌انجامد. محدودیت‌هایی از قبیل ماهیت تکرار نشدنی پدیده‌های بین‌المللی، آزمون‌ناپذیری و کمبود تجربه، در دسترس نبودن و محرمانه بودن اطلاعات، حجم گسترده و بالای اطلاعات ضد و نقیض، شرایط و مقتضیات پرتحول و با شتاب عرصه بین‌الملل، تنوع و تعدد متغیرها، ناهمگونی جامعه بین‌المللی، وجود بازیگران مختلف با ساختارهای متفاوت اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، موقعیت‌های جغرافیائی و بومی متمایز، و بینشها و ارزشهای گوناگون، تنگنای فرایندهای تصمیم‌گیری، جهت‌گیریهای متنوع، کمیّت‌ناپذیری مولفه‌ها و عوامل کیفی مانند قدرت، منفعت، آناشی، عدم توافق در مفاهیم و اصطلاحات، محدودیت‌های ابزار شناختی، و تاثیر شخصیت و تمایلات آگاهانه و ناآگاهانه افراد تصمیم‌گیر و سیاستگذار، جملگی شرایط امکان تحلیل علمی را پیچیده و دشوار ساخته و چالش‌های فراروی ساختار علمی دانش روابط بین‌الملل را شکل بخشیده‌اند.

افراط در نگرش رفتارگرایانه و تجربه‌باورانه، ابتدا با انتقادات خردگرایان و ابزارانگاران و سایر اندیشمندان عرصه فلسفه علم مواجه گردید. فیلسوفان علم با پرداختن به تحقیق تاریخی در مبادی غیر علمی علم، بازسازی عقلانی تاریخ علم و تحلیل منطقی اجزای درونی آن، و در نهایت با تبیین ابعاد ادراکی، روانشناسانه و جامعه‌شناسانه رفتار عالمان نشان دادند که دنیای علم مدرن نه تنها فارغ از جهان‌نگرشیهای متفاوت نبوده، بلکه دانشمندان بزرگ علم، مستغرق در مبادی غیر علمی بوده و آن مبادی را خودآگاه و ناخودآگاه در نظریات خود ملحوظ داشته‌اند و هیچگاه با ذهن خالی از مبادی به مواجهه با عالم تجربه نرفته‌اند. مبادی‌ای که یا از سنخ مباحث معرفت‌شناسانه بوده و یا هستی‌شناسانه و یا دینی و کلامی بوده‌اند. لیکن آنچه مورد اتفاق بود اینکه علم مستغنی از متافیزیک نبوده و متافیزیک یا آنچنانکه لاکاتوش و لائودن می‌اندیشیدند در هسته سخت برنامه‌های پژوهشی جای گرفته، و یا حداقل آنچنانکه پوپر باور داشت بصورت تئوریهای نقدپذیر بیرون از علم ایستاده و دانشمند را در مقام گردآوری، گزینش‌گری و علم را برنامه پژوهشی می‌آموزد. در گام فراتر رویکردهای پسا (اعم از ضد یا فرا) پوزیتیویستی با نگرش خاص خود درصدد برآمدند تا فضا را هم برای دیگر راههای تفکر نسبت به روابط بین‌الملل و هم برای فهم واقعیت‌هایی از عرصه بین‌الملل که در چارچوب اثبات‌گرایی حذف و نادیده انگاشته می‌شد، باز نمایند و این نکته را یاد آور شدند که فاصله گرفتن یا عبور از اثبات‌گرایی بمعنای پذیرش روش‌شناسی کمتر سخت‌گیرانه برای نظریه‌پردازی نیست. ابطال‌گرایی در روابط بین‌الملل نیز دچار سرنوشت مطلوبی نگردید. سیری در تحولات مباحث فلسفه علم و نقد ابطال‌گرایی با دیدگاه دوئم-کوئین^۱ و ارائه ایده پارادایم توسط کوهن^۲ و یا اندیشه برنامه پژوهشی بوسیله لاکاتوش^۳ و سنت‌های پژوهشی توسط لائودن^۴ بی‌اعتباری

-
1. Duhem-Quine thesis
 2. Thomas kuhn
 3. Lakatosh
 4. Laudan

ابطال‌گرایی را نیز رقم زد. به تعبیر والتز هر چند تئوری لاکاتوش هم با چالش مواجه است لیکن آنرا باید مورد توجه قرار داد. زیرا ایده جسورانه پوزیتیویستی در باره چگونگی ارزیابی تئوری‌ها را شکست می‌دهد. دیگاهی که توسط اکثر دانشمندان سیاست پذیرفته شده است. او این ایده که تئوری‌ها را می‌توان از طریق درانداختن با مشاهدات و واقعیات منسوخ و ابطال نمود، باطل ساخت و نشان داد که هیچ مشاهده‌ای قدرت ابطال یک تئوری را ندارد. (Elman, 2003: p. xi)

از سوی دیگر تحولات فکری در حوزه فلسفه علوم اجتماعی و رشد نگاه‌های تفسیری، انتقادی و سازه‌نگار در مطالعات بین‌الملل ناکامی رفتارگرایان پوزیتیویست در عرصه تحلیل فرایندهای عینی را نشان داد و با پذیرش شکست، عرصه را به دیگر رقیبان، یعنی فرار رفتارگرایان و پساپوزیتیویست‌ها با نحله‌های مختلف آن اعم از رویکردهای مختلف انتقادی در معنای عام آن، و سازه‌نگاری و حتی نگرش‌های نئوسنت‌گرایانه مکتب انگلیسی، وانهادند.

اما داستان بدین‌جا پایان نیافت. مناظره سوم روابط بین‌الملل در وضعیتی شکل یافت که تأکید رفتارگرایان بر انحصار پیشرفت علمی از طریق مدل تحقیق آنان منجر به رکود و عدم پیشرفت گرایش روابط بین‌الملل در توسعه دانش شده بود. از این‌رو نظریه توماس کوهن در باب انقلاب علمی و ایده الگوواره با استقبال گرم روابط بین‌الملل مواجه شود. مناظره سوم با آنکه ماهیتی متدلوزیکی نداشته و به عرض اندام دیدگاه‌های وابستگی متقابل در برابر رئالیست‌ها می‌پردازد، لیکن از یکسو رئالیسم نظریه غالب و قوی این عرصه بود و از سوی دیگر سوالات نظریه‌های وابستگی متقابل، پرسش‌هایی اساسی بوده و آنان را با بحران مواجه می‌ساخت. ارائه مدل پارادایم‌های کوهن و مقارنت آن با زورآزمایی رئال‌ها و لیبرال‌ها باعث گردید تا این ایده شکل گیرد که رئالیسم، لیبرالیسم و رادیکالیسم سه پارادایم مستقل فکری با قدرت تبیین مجزاست و همچنانکه کوهن بیان

۱. بر اساس تز دوئم-کواين هنگامیکه یک تئوری با خلاف قاعده‌ای مواجه می‌گردد، معیاری منطقی وجود ندارد تا مشخص سازد که آیا این خلاف قاعده از ارزش تئوری می‌کاهد و یا اینکه بالنسبه سبب کاهش ارزش فرضیه کمکی تئوری می‌گردد. مساله‌ای که لاکاتوش را بسمت ارائه برنامه پژوهشی و لانودن را بسوی سنت پژوهشی سوق داد.

2. Post positivist

می‌دارد که پارادایم‌ها غیر قابل مقایسه بوده و نسبت به یکدیگر سنجش ناپذیرند؛^۱ گزینش یک تئوری لزوماً امری علمی نبوده بلکه امر زیبایی‌شناختی است و یا آنچنانکه امثال لاکاتوش می‌گویند امری مرتبط با روانشناختی اجتماعی است. هر چند مناظره سوم ماهیتی روشی نداشت لیکن مباحث فلسفه علم تأثیری عمیق بر ماهیت آن برجای گذارد و دیری نپائید که این آتش فرو خفته در زیر خاکستر زبانه کشید و شراره خود را در مناظره چهارم عیان نمود. در میان مناظرات، این مناظره به طرح مستقیم و صریح مباحث نظریه‌پردازی و تولید علم پرداخته و در بنیان نسبتاً عمیق آن، سه شمای اساسی را، یعنی مناظره میان دیدگاه قائلین به تبیین و فهم، مناظره میان رویکردهای پوزیتیویستی و پساپوزیتیویسم، و در نهایت مناظره میان خردگرایی و تأمل‌گرایی، به تصویر کشید. تحولات فلسفی علم نقش و اهمیت توجه به مبانی فلسفی و فرانظری از جمله بنیانهای معرفت‌شناسانه، هستی‌شناسانه و روش‌شناسانه را در علم روابط بین‌الملل نشان داد. مناظره اخیر میان خردگرایی سودانگار و تأمل‌گرایی،^۲ اوج رویارویی دو نوع نگرش ریشه‌دار در مطالعات علوم اجتماعی است که به درون حوزه روابط بین‌الملل راه یافته است. بر این اساس می‌توان تئوری‌های روابط بین‌الملل را در طیف گسترده‌ای سامان بخشید که در یکسوی آن «برداشت‌های سخت و انعطاف ناپذیر، پوزیتیویستی، خردگرایانه، مادی‌گرایانه، و کمی است و در سوی دیگر آن رویکردهای سازه‌انگارانه غلیظ و پسامدرن قرار گرفته است» (Acharya and Buzan, 2010:4)

۱-۲. نقد سیطره مادی‌گرایی^۳ در علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مناظره چهارم دو نوع نگاه به ماهیت جهان اجتماعی یعنی نگاه مادی‌گرایانه و نگاه انگاره‌گرا^۴ را برجسته ساخت، که فهم تقابل این دو نگاه برای هدف این نوشتار حائز اهمیت است. در مناظره مذکور این ایده مطرح گردید که بسیاری از نتیجه‌گیریهای دردرساز نظریه‌های غالب در باره سیاست بین‌الملل ریشه در هستی‌شناسی مادی‌گرایانه

1. Incommensurability
2. Rationalism
3. Reflectivism
4. Materialistic
5. Materialistic
6. Ideational

و فردگرایانه این نظریه‌ها دارد. در صورتیکه با برداشت انگاره‌گرایانه و کل‌گرایانه از ساختار می‌توان به فهم مناسب‌تری دست یافت. (ونت، ۱۳۸۹: ۵۴۰) فارغ از سابقه تاریخی انگاره‌گرایی، خیزش مجدد این نگاه را می‌توان در فاصله‌گیری رویکردهای پساپوزتیویستی از مطلق‌انگاریهای فلسفی و علمی اثبات‌گرا، و گذار ابتدائی از نگرش مادی‌گرایانه آن دانست. آنان بر این باور بودند که شناخت پدیده‌های معنادار نیازمند فهم معانی و انگاره‌های نهفته در ورای آن است که دست روشهای اثبات‌گرایانه از آن کوتاه بوده و رویکرد تفسیرگرایی را می‌طلبد.

انسان موجودی است که ذاتا دارای فهم، تفکر، اراده، و انتخاب است. به تعبیر دیلتای هر پدیده‌ای در قلمرو حیات انسانی تجلی جهانی است که از طریق انگاره‌کاوی آن قابل بررسی و شناخت می‌باشد. (Dilthey, 1961: 16) در این میان رویکردهای مختلف تفهیمی، پدیدارشناختی و انتقادی شکل یافت. نگرش تفهیمی بر خلاف رویکرد اصالت تجربه که نگرشی شیء‌گونه به موضوع شناسا (ابژه) دارد، تجربه زندگی را اصلی اساسی می‌داند که آشنائی مستقیم و بی‌واسطه، و نه آزمایشگاهی، را می‌طلبد. (پالمر، ۱۳۷۷: ۱۲۰) در نگرش پدیدارشناسانه به حوزه فرهنگ و فهم بینالادّهانی توجه می‌شود. بدین معنا که برخلاف خردگرایی و محوریت سوژه دکارتی، نه جهان عینی به جهان ذهنی تبدیل می‌گردد و نه عالم ذهن به جهان عینی تقلیل می‌یابد، بلکه فهم آدمی از پدیده‌ها با وساطت مقولاتی چون فرهنگ، زبان و تاریخ صورت می‌پذیرد. رویکرد انتقادی فرانکفورت نیز توجه خود را به تبدیل شدن ارتباطات انسانی از شکل تفهیمی به «کالائی استراتژیک تحت کنترل نظام سلطه سرمایه‌داری» معطوف داشته و بر روابط بینالادّهانی تصنعی و لزوم شالوده‌شکنی آن تاکید ورزید. (Rush, 2005: 126)

در این مناظره، سازه‌انگاری با بهره‌گیری از شناخت‌شناسی رئالیسم انتقادی و طرح نوعی انگاره‌گرایی رئالیستی، راهی میانه را جستجو نمود. آنان نگرش مادی‌گرایان که فائلسد بنیادی‌ترین واقعیت در مورد جامعه را سرشت و سازماندهی نیروها و ساختارهای مادی شکل می‌بخشد، مورد نقد قرار داده و همگام با دیدگاه انگاره‌گرایان، اساسی‌ترین نهادهای اجتماعی را ساخته و پرداخته رویه‌های اجتماعی دانستند و معتقدند که اساسی‌ترین حقیقت در مورد جامعه، سرشت و ساختار آگاهی اجتماعی است. آنان



تعامل میان ساختارهای مادی و انگاره‌ای را مورد توجه قرار داده و بر اهمیت همزمان «نقش» و تأثیر نظام معنایی در کنار ساختارها و عوامل مادی تأکید ورزیدند.

نکته قابل توجه اینست که تمامی نگرشهای انگاره‌گرا به نوعی حاکمیت نگرش مادی‌گرایی در روابط بین‌الملل را متهم ساختند که سیطره نگاه مادی‌گرایانه مانع از درک تأثیر انگاره‌ها در شکل‌گیری مهمترین مولفه‌هایی که سازنده برایندهای اساسی سیاست بین‌الملل، یعنی قدرت، منفعت و نهادها، شده است. آنچه نگاه سازه‌انگاری را در میان انگاره‌گرایان برجسته ساخته است توجه به نقش مستقل ساختار ادراک جمعی و نظامهای معنایی است. این ساختارها ریشه در نظام باورها، اعتقادات و ارزشها، فرهنگ، جهان بینی، ایدئولوژی، سنن اجتماعی، قواعد، هنجارها، و رویه‌های عقلانی و غیر عقلانی داشته و بر ساخت عناصر اساسی سیاست بین‌الملل تأثیر تکوینی دارد.

۱-۳. نقد سیطره خردگرایی سودانگارا^۱

نگرش‌های تأمل‌گرا در روابط بین‌الملل بر این باورند که تعبیر مادی‌گرایانه از خردگرایی توسط نظریه‌های غالب و تأثیر آن بر برداشت از قدرت، منافع و نهادها بعنوان نقطه عزیمت در سیاست بین‌الملل، همراه با حاکمیت این ایده که مؤلفه‌های مذکور را نیروهای مادی قوام می‌بخشند، دو نقصان تحلیلی اساسی را برای روابط بین‌الملل رقم زده است:

نخست آنکه راه را بر ظرفیت تفکر اجتماعی علوم در حوزه روابط بین‌الملل مسدود نموده است و مانع از بروز نقش هویت، ایدئولوژی، فرهنگ و در نهایت گفتمان، بعنوان انگاره‌ها در ساخت مؤلفه‌هایی چون قدرت، منفعت و نهاد گردیده است. دیگر آنکه منطقی‌کنش را محدود به منطقی‌محاسبات مادی‌گرایانه نموده و ابعاد اجتماعی این منطق را نادیده انگاشته است.

1. Interest-based Rationalism

۱-۳-۱. نادیده انگاری هویت و منفعت

تأمل‌گرایان با این اعتقاد که تأثیر علی قدرت و منافع بر سیاست بین‌الملل ناشی از انگاره‌هایی است که آنها را شکل می‌دهند، درصدد بیان این واقعیت برآمدند که پدیده‌های فرهنگی به اندازه قدرت و منفعت اموری عینی، محدودیت آور و واقعی هستند. انگاره‌ها در تکوین علل مادی دارای نقشی تاثیرگذار می‌باشند بگونه‌ای که معنای قدرت و محتوای منافع و منطق محاسبه‌گری تابعی از این عوامل معنایی می‌باشند. افزون بر آن نهادها نیز شامل هنجارها و قواعدند که پدیده‌هایی انگاره‌ای و غیرمادی می‌باشند. بر اساس این تفکر قلمرو مطالعات بین‌الملل صرفاً «حوزه‌ای راهبردی» نیست بلکه «حوزه‌ای بنیادی و سازا» است. از اینرو اولاً، هویت و منطق منفعت دولت اموری مهم و قابل توجه در تحلیل سیاست بین‌الملل است. ثانیاً، هویت و منطق منفعت بازیگران در ساختارها و نظام‌های معنایی خاصی شکل می‌یابد که کنشگر در آن حضور داشته و فعالیت می‌نماید و بر ساخته فرایند تعامل اجتماعی و جامعه پذیری مطابق با ساختارهای ذهنی و انگاره‌ای حاکم در هر دوره است. برداشتی که بازیگران از هویت و منفعت خود می‌یابند درون نظام معنایی شکل یافته و ریشه در ساختارهای معنایی بین‌الذهانی دارد که درون آن زندگی و کنش می‌نمایند و برخلاف تفکر جریان غالب، امور از پیش شکل گرفته و لا‌تغییر نیستند. هویت و اولویت کنشگران اجتماعی اموری رابطه‌ای می‌باشند که می‌بایست آنانرا در بستر اجتماعی خود فهم و تعریف نمود. بر این مبنا کنشگر با در نظر گرفتن چشم انداز دیگران و بر اساس برداشتی که از خود و نقش خود دارد، هویت «خود» و «غیر»، و منفعت خود و نقش خود را تعریف می‌نماید. بلکه اساساً هویت و منفعت در تعاملات اجتماعی ساخته شده و تحول می‌یابد و نمی‌توان آن‌دو را اموری پیشا اجتماعی فرض نمود.

از سویی دیگر ساختارهای ادراک جمعی، یا فرهنگ‌ها و نظام‌هایی معنابخشی که شکل دهنده هویت و محتوای منافع هستند، از تنوع، تکثر و گوناگونی زیادی برخوردارند و همین امر موجب می‌گردد تا رنگ هویت و منطق محاسبه منفعت به صورت متفاوت و متنوع شکل گیرد. از این منظر الگوهای تعاملاتی که در ادراک‌های مختلف جمعی و فرهنگ‌های متفاوت شکل می‌یابد نظام‌هایی معنایی اجتماعی را



برمی‌سازد که منجر به شکل‌گیری فهم متفاوت دولت از خود و واقعیت بین‌الملل می‌گردد و آن به نوبه خود چگونگی کنش و اقدام متمایز دولت‌ها را رقم می‌زند. این نگرش در مقابل نگاه خردگرایانه جریان غالب، منافع و هویت بازیگران را مفروض، از پیش تعیین شده و ثابت ندانسته و درصدد توضیح آن است که چگونه اقدامات و تعاملات بازیگران منافع و هویت آنان را شکل می‌بخشد و می‌تواند بگونه‌ای تعریف کند که لوازم کنونی آن مانند آنا‌رشی و خودیاری لازمه آن نباشد. بر این اساس نمی‌توان آنچنانکه خردگرایان سودانگار می‌پندارند هویت و محتوای منفعت بازیگران را از پیش تعیین شده، مفروض، غیرقابل بحث و ثابت دانست و از این زاویه درصدد توضیح علل رفتار بازیگران برآمد. از رهگذر این تفکر سازه‌انگاران کلید حل مشکل را خروج مولفه‌های کلیدی سیاست بین‌الملل از انحصار مادی‌گرایی دانسته و معتقدند کمتر چیزی در زندگی بین‌المللی تابع نیروهای صرفاً مادی است. بلکه می‌بایست نقطه عزیمت نظریه‌پردازی حوزه سیاست بین‌الملل را در این قرارداد که چگونه فرهنگ و نظام ادراک جمعی و انگاره‌ها به محتوا و معنای جهان مادی قوام می‌بخشند (ونت، ۱۳۸۹:۵۴۰) در این صورت اهمیت این نگرش در مرحله رویارویی آن با رویکرد غالب از نظریه انتخاب عقلانی، و تأثیرات آن بر بحث بنیادین منافع ملی مشخص می‌گردد. رویکرد موسوم به انتخاب عقلانی با برداشتی مبتنی بر سود و هزینه مادی، هویت دولت را تابعی از منافع مادی دانسته و نقش عقل در نگرش به منافع را منحصر در نقشی چرتکه‌اندازانه برحسب منطق اقتصادی سود و زیان مادی و اینکه آیا راه رسیدن به منفعت سودورزانه است یا خیر، تعریف می‌نماید.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

سازه‌انگاری نقشی فراتر برای عقل قائل شده و معتقد است عقل می‌تواند در اساس منفعت بودن یک امر و حتی منطق محاسبه منفعت تأمل و بازنگری کند. نقش عقل تنها در این نهفته نیست که بررسی کند آیا مسیر نیل به یک خواست عقلانی است یا خیر. بلکه بنابر نظام معنایی خود تأمل می‌کند که آیا اساساً چه چیز منفعت است و چه چیز زیان است. دیگر آنکه در نظام ادراک جمعی یا فرهنگ حاکم بر تعاملات، هویت و محتوای منافع شکل می‌یابد و کنش و رفتار بر اساس آن رخ می‌دهد.

۲-۳-۱. نادیده انگاشتن ابعاد اجتماعی در منطق رفتاری بازیگران

برجسته شدن نقش تعامل اجتماعی در چگونگی اقدام و رفتار بازیگران، و اهمیت یافتن ساختار ادراک جمعی، فرهنگ‌ها، هنجارها و رویه‌های اجتماعی باعث اهمیت یافتن مسیر تأثیرگذاری این عوامل بر رفتار می‌گردد. مروری بر طیف دیدگاه‌های انتقادی نشان می‌دهد که انگاره‌ها در صورت‌های مختلف از دو مسیر بر کنش تأثیرگذارند. نخست از طریق تکوین و ساخت هویت و محتوای منفعت کنشگران، و دوم، بوسیله مشروط و محدود ساختن اجتماعی گزینه‌ها، در راهبردها، سیاست‌گذاری‌ها، تصمیمات و اقدامات دولت‌ها. بدین معنا که هنجارها و رویه‌های اجتماعی باعث شکل‌گیری فرایندی از اجتماعی شدن می‌گردند. بگونه‌ای که کلیه واحدهای موجود درمی‌یابند چنانچه خلاف رویه عمل نمایند مجازات اجتماعی شده و چنانچه مطابق هنجارها و رویه‌های پذیرش شده حرکت کنند مستحق پاداش می‌شوند. اگر چه والتز در تئوری خود به موضوع دوم توجه داشته است اما نگرش مادی‌گرایانه به روابط بین‌الملل با نادیده گرفتن ابعاد انگاره‌ای، قدرت تحلیل هر دو بعد را از دست داده‌اند.

۴-۱. نقد سلطه‌جویی و استیلاطلبی

از موضوعاتی که تأمل‌گرایان بدان پرداختند این واقعیت بود که آیا علم مدرن و از جمله روابط بین‌الملل، آنچنان که خود ادعا می‌کند علمی، بیطرف و خنثی است و به راحتی می‌تواند در تمدن‌ها و نظام‌های فکری دیگر بکار گرفته شود یا آنکه ساخته و پرداخته فرهنگ و تمدن غرب و در جهت استیلاطلبی آن تجویز گردیده است و فرهنگ‌های تمدن‌های دیگر می‌بایست نسخه‌ای خاص برای خود از این علم بنگارند. نظریه‌های انتقادی با طرح این مساله که چگونه برخی شیوه‌های شناخت و بازنمایی جهان غلبه یافته‌اند، به رمز گشایی از دانش مدرن پرداختند. آنان به بررسی و نقد اشکال مختلف طرد و برون‌گذاری^۱ و به حاشیه راندن‌های اجتماعی^۲ و انواع حذف جریان‌های پرداختند که باورهای غربی را قبول ندارند. آنان با این اعتقاد که نظریه‌های جهان اجتماعی و

1. Social exclusion
2. Social marginalize



فرایند نظریه‌پردازی آن نیز بیرون از دایره سیاست و قدرت قرار نداشته و تاثیر عمیق بر چگونگی توزیع قدرت و دستیابی به منابع مادی و فرصت‌های محدود آن دارند، وظیفه نظریه‌پردازی را برملا ساختن ادعاهائی ساختند مبتنی بر بی‌طرفی علمی، رهایی از ارزش‌ها، و خشتی بودن علم، و درصدد نشان دادن میزان غربی بودن تحقیقات رائج و مبانی معرفت‌شناختی قدرت غرب برآمدند. نظریه انتقادی خاص با تمرکز بر سازمان اقتصاد سیاسی جهان و اشکال مختلف سلطه و هژمونی این ایده را مطرح ساخت که «نظریه‌های ناظر بر جهان اجتماعی می‌توانند این تأثیر ایدئولوژیک را داشته باشند که به استمرار ترتیباتی کمک کنند که ضمن بسود رساندن برخی افراد، بخش‌هایی از بشریت را در محرومیت نگه می‌دارند» (گریفیتس، ۱۳۹۴:۱۴۴)

از سوی دیگر انحصارگرایی مطالعات رایج روابط بین‌الملل به مشکلات قدرت‌های بزرگ این سرخوردگی را پدید آورد که رشته مذکور، گرایش ثروتمندان غرب (یا شمال) بوده و به وضعیت سه چهارم جمعیت جهان که در کشورهای تهیدست جنوب زندگی می‌کنند، بی‌توجه است. بر این اساس عده‌ای بر لزوم تغییر توجه کانون‌های مطالعاتی این رشته از حوزه‌های سنتی مانند توازن قدرت، دولت، ارتش، دیپلماسی و قدرتهای بزرگ، به مسائل جهان سوم، مردم، هویت و فقر تاکید نمودند. در این راستا مطالعات پسااستعمارگرا به بررسی نقش قدرت در شکل‌گیری هویت و ذهنیت پرداختند. آنان بیان داشتند که «قدرت‌های استعماری نه تنها شیوه‌های برقراری و حفظ حکومت بر سرزمینهای مستعمره را دگرگون ساختند بلکه عرصه و گفتمانهایی را هم که استعمارشدگان می‌توانستند در آن به سلطه واکنش نشان دهند تغییر دادند». (گریفیتس، ۱۳۹۴:۲۷۶) این نظریات با بهره‌گیری از نظریه‌های پسااستعمارگرا نشان دادند که دانش و قدرت در ارتباط تنگاتنگ با یکدیگر بوده و نه تنها بعنوان ابزاری در خدمت قدرتمندان بلکه از طریق تولید حقیقت و بازنمایی عقلانیت، خواسته‌های آنان را تحقق می‌بخشد.

۲. موانع آزاداندیشی در سیاست بین‌الملل و منشا انتقادی آن

نظریه‌های انتقادی راه را برای این تفکر هموار ساختند که چگونه ساختار اجتماعی حاکم بر دانش روابط بین‌الملل مانعی در جهت آزاداندیشی این حوزه گردیده است. برخی از مولفه‌های حاکم بر این ساختار، که زمینه پیدایش چالش‌های مذکور را فراهم ساخته‌اند، می‌توان در موارد زیر برشمرد:

۲-۱. تحمیل مبانی فرانظری

مبانی فلسفی علم و تأثیر پیش‌فرض‌های هستی‌شناسانه، معرفت‌شناسانه و روش‌شناسانه از قدیم مورد تأمل اندیشمندان بوده است. با این وجود در سال‌های اخیر نقش مفروضات فرانظری بر دستاوردهای نظریه‌پردازی جاری روابط بین‌الملل بیشتر مورد دقت نظریات انتقادی قرار گرفت. این اندیشمندان نشان دادند که ساختارهای فکری حاکم بر مکاتب، چگونه با نام خنثی‌سازی علم، مفروضات ایدئولوژیک خود را در لفافه بنیانهای فرانظری بر دستاوردهای نظریه‌پردازی روابط بین‌الملل تحمیل ساخته است. در این میان از یکسو مفروضه‌های مدرنیسم مانند پیشرو بودن سرمایه‌داری، لزوم سکولاریسم در ساحت اندیشه‌ورزی، سیاست‌گذاری و اقدام، و گسترش لیبرالیسم، سمت و سوی نظریه‌های غالب را جهت داده و از سوی دیگر این مفروضات ساختارهای اجتماعی و تاریخی سلطه را تحکیم بخشیده و مانع از این گردیده است تا جلوه‌های علمی و عملی غیر غربی در عرصه نظریه‌پردازی روابط بین‌الملل نمایان شود. اینکه چرا مفاهیمی چون استقلال، مقاومت، استکبارستیزی، عدالت و مانند آن در روابط بین‌الملل کمتر به‌عنوان نقطه کانونی قرار گرفته و بیشتر بر نظم، ثبات و تعادل سیستم، آنهم سیستم مبتنی بر حاکمیت قدرتهای بزرگ غربی، تأکید شده است، را می‌توان در سیطره این مباحث فرانظری دانست. (عبدخدایی، ۱۳۹۲: ۸۳)

۲-۲. عدم توزیع جهانی موضوعات

مروری بر تئوری‌های روابط بین‌الملل به خوبی نشان می‌دهد که سرچشمه‌های نظریه‌های موجود، همچنین قواعد ناظر بر شناخت مسائل سیاست بین‌الملل و راه حل

مشکلات، به نحو قابل توجهی با توزیع جهانی موضوعات همخوانی ندارد. مشکلات حوزه قدرت‌های فرامنطقه‌ای به عنوان تمام مسائل این حوزه تعمیم داده شده و سایر موضوعات نادیده انگاشته و به حاشیه رانده شده است.

افزون بر آن قالب‌بندی اروپامحورانه تاریخ جهان که بیشتر نظریه‌های روابط بین‌الملل را آکنده و در بر گرفته، مجال بروز دیگر مسائل جهانی را بازستانده است. (Buzan and Little, 2000: 32) به تعبیر کاکس روابط بین‌الملل آینه‌دار تاریخ منطقه معین و محدود به تجربه جهان غرب در دوران مدرن می‌باشد. از اینرو هم از محدودیت زمانی و هم مکانی رنج می‌برد. (Cox, 1997: 28) بلکه بسیاری فراتر رفته و بر این باورند که روابط بین‌الملل، تلاشی نهفته در پس دیوارهای ایالات متحده و برای آن بیش نیست. به تعبیر یاجینگ چین: «نظریه‌های رائج روابط بین‌الملل در ایالات متحده دارای یک وجه اشتراک می‌باشند و آن اینکه چگونه می‌توان مشکل اساسی را که ایالات متحده در مقام هژمون نظام بین‌الملل پس از دوران جنگ سرد با آن مواجه است، حل نمود. یا چگونه می‌توان این هژمونی را حفظ کرد؟ مساله مهم تاکید بر قدرت سخت، یا نرم، و یا حفظ جایگاه قدرت دولت هژمون و یا حفظ اساس نظام هژمون محور نبوده است. بلکه هسته اصلی نظریه‌ها، مشکل بزرگی بوده است که ایالات متحده پس از جنگ آن را فراروی خود داشته است». (Acharya and Buzan, 2010: 40) تنها پایان جنگ سرد و گرایش ایالات متحده بسمت یکجانبه‌گرایی، اندیشمندان اروپایی را بر آن داشت تا با هدف تقابل با این فزون‌طلبی، تمایز اندیشه‌ای خود را برجسته ساخته و برای تقویت توان خود، ظرفیت دیگران را نیز به استمداد طلبند. (Wæver, 1998: 687) علاوه بر آن، راه حل‌های تبیینی مطرح در این قلمرو نیز متناسب با سطح خاص و از پیش تعریف شده‌ای از موضوعات و مسائل است. بعنوان مثال «نظریه موازنه قوا در بهترین شرایط، قدرت تبیین رفتار استراتژیک قدرتهای بزرگ را دارد و چهارچوب مناسب برای تحلیل انتخابهای استراتژیک دولتها به معنای عام در سیاست بین‌الملل به حساب نمی‌آید». (لیتل، ۱۳۸۹: ۵۴) فزون‌تر آنکه در نظریه توازن قوا، موازنه قدرتهای بزرگ، مساوی با تبدیل شدن جهان به جزیره ثبات و امنیت تعریف گردیده، و سایر منازعات و جنگهای خونین، اموری حاشیه‌ای و غیر مهم تلقی شده و از دستور کار پژوهش خارج

می‌گردد. در صورتیکه برای کسانی که باصطلاح در حاشیه زندگی کرده و با منازعات و چالشهای آن دست بگریبانند، نه تنها این مسائل در حاشیه نیست بلکه در بطن زندگی آنان قرار دارد. برای اندیشمندان میهن ما، فهم علل و پیامدهای منازعاتی که به جداشدن قسمت قابل توجهی از کشورمان منجر شد، همانند سرزمینهای جداشده در معاهدات ترکمنچای، گلستان و یا در زمان ناصرالدین شاه و یا بحرین، به میزان فهم و تحلیل عصرهای طلائی توازن قدرت اروپائی، بلکه بسیار فراتر، حائز اهمیت است. این معضل برای سایر اندیشمندان نیز مطرح بوده و این سوال را فرارو نهاده است که چرا اساسا باید بحران موشکی کوبا آنقدر مهم قلمداد شود که حوزه آکادمیک تا نیم قرن به مطالعه آن متعبد گردد؟ (Scott, 2012: 255) با این وجود نکته حائز اهمیت اینست که نظریه‌های روابط بین‌الملل با تاثیرات عمیق تکنولوژی ارتباطات، و تحولات مفهوم قدرت و تغییر بازیگران عرصه بین‌الملل، مجبور به توسعه فهم خود نسبت به عرصه بین‌الملل شده و دریافته‌اند که دیگر نمی‌توان از زاویه منحصر دانستن بازیگران به قدرتهای بزرگ غربی و اندیشه‌ها به اندیشمندان و یا سیاستمداران غربی، به فهم و تحلیل روابط بین‌الملل پرداخت، و اگر پهنه جهان غیرغربی به عرصه نظریه‌پردازی کشیده نشود و یا با فهم غربی بدان توجه شود، سیاستگذاران تحلیل درستی از وقایع این عرصه و تاثیر و تاثرات آن بر/ از نظام بین‌الملل نخواهند داشت.

۲-۳. غرض‌مندی یا فهم تکوینی

چهل سال قبل از آنکه رابرت کاکس عبارت مشهور خود را بنویسد که «نظریه همواره به نفع کسی و برای مقصودی پرداخته می‌شود» (Cox, 1986: 207) نویسنده رئالیست روابط بین‌الملل، ادوارد هالت کار تصریح نمود: «مردمان انگلیسی زبان استاد پنهان ساختن منافع ملی خودخواهانه خویش در قالب خیر عموم هستند» (Carr, 1946: 79) سخن مشهور کاکس با توجه به غلبه اندیشه آمریکائی - انگلیسی بر روابط بین‌الملل، تعبیر دیگری از همان سخن ادوارد کار است.

این معنا به‌نحو فنی‌تری در سخن بوزان آمده است که «نظریه روابط بین‌الملل دوست دارد ژست بیطرفی بگیرد لیکن بیشتر این نظریات را می‌توان در پرتو سخن

کاکس تعبیر کرد و دریافت که نظریه‌های روابط بین‌الملل تنها شیوه‌ای برای تحلیل عرضه نمی‌کنند بلکه نگرشی در باره اینکه جهان شبیه چیست و یا باید به چه چیز شباهت داشته باشد ارائه می‌دهند» (Acharya and Buzan(ed),2010:2) از اینرو اگر تعبیر کاکس را بپذیریم که نظریه به نفع کسی و برای مقصودی است، لازم است سه امر دیگر را نیز پذیرفت:

الف - در طرح مساله و مشکل، دسته‌ای از موضوعات بعنوان مشکل طرح و برجسته شده، و مسائل دیگر نادیده گرفته می‌شود. مسئله بودن «مسئله» را، ذهن شناسایی می‌نماید، در آن تأمل می‌کند، در جایگاه مشکل طرح نموده و آنرا باز می‌نمایاند. از اینرو غایت و منفعت ذهنی که تعریف کننده مسائل و مشکلات است نقش اساسی ایفا می‌نماید.

ب - اندیشه‌ای که بعنوان راه حل مشکل شکل می‌گیرد در خلاء نرویده، بلکه خلاقیت ذهنی است که در بستری از فرضیات و مفروضات نظری و فرانظری می‌اندیشد. بر این اساس شیوه‌هایی را امکان پذیر و برخی را غیر ممکن و یا غیرقابل تصور می‌داند.

ج - هم مشکل و هم راه حل در نسبت کنشگر با غایت، هویت، نقش و منزلتی که او برای خود ترسیم نموده است شکل می‌یابد. از اینرو غایتها، هویتها و نقشهای متفاوت، مسائل و راه‌های متمایزی تعریف می‌نمایند.

مروری بر تئوریهای کلان روابط بین‌الملل بخوبی حاکی از آن است که در تمامی موارد فوق، مبانی فرانظری و غایتهای فکری اندیشمندان غرب بر آن سیطره داشته و فهم عمیق نسبت به سایر افقها را باز ستانده است.

۲-۴. سکولارسازی روابط بین‌الملل

پوزتیویسم، مادی‌گرایی، خردگرایی سودانگار و سلطه‌ورزی به‌عنوان عوامل ناهنجاری تئوری‌پردازی در روابط بین‌الملل در مناظره چهارم مورد نقد تأمل‌گرایان قرار گرفتند. اما این نکته کمتر مورد توجه قرار گرفت که ریشه مولفه‌های مذکور نوعی از مادی‌گرایی است که میراث سکولاریسم می‌باشد. به تعبیر نکسون «مادی‌گرایی در نظریه روابط

بین‌الملل جلوه‌یی از جانبداری سکولاریستی را با خود به‌همراه داشت» (Snyder:2010:146). سکولاریسم هر چند ابتدا بعنوان تفکری مطرح گردید که نمایانگر تلاش برای کنارگذاشتن دین از حوزه عمومی و تنزل آن به حوزه خصوصی باور و رویه‌های فردی بود اما بتدریج تبدیل به یک فرا ایدئولوژی یا مرام گردید که جهان‌بینی مشخصی را ترویج و از فرایندهای عینی سکولارسازی حمایت می‌کند. قابل توجه آن است که بنیان عملی سکولاریسم در قلمرو روابط بین‌الملل و با معاهدات وستفالیای یعنی با شروع دوران روابط بین‌الملل مدرن آغاز گردید و با تحمیل مفروضات سکولاریسم عملی بر تمامی ساحات عرصه‌های اجتماعی سیطره یافت.

در این معنا سکولاریسم عملی که با عهدنامه وستفالیای در سطح دولت‌ها نهادینه گردید، در عرصه نظریه‌پردازی روابط بین‌الملل سه اصل را بعنوان مفروض علم تحمیل نمود. نخست نادیده انگاشتن متغیرهای هویت‌ساز دینی و نقش آن در ساخت ساختارها، فرایندها و نهادهای سیاست بین‌الملل. دوم، مغفول گذاردن مدعاهای تجربی منابع دینی و بی‌توجهی به روایت‌های دینی از علت‌یابی حوادث اجتماعی تاریخ بشر. سوم، انکار چارچوب تحلیل فرامادی دین از تبیین و فهم سیاست بین‌الملل.

تحمیل این اصول باعث گردید که نظریه‌پردازی از تحلیل واقعیات عرصه سیاست بین‌الملل عقب مانده، به‌ویژه با اوج‌گیری نقش متغیرهای دینی در ابعاد مختلف و ظهور ظرفیت قدرت جنبشهای اسلامی در چند دهه گذشته، حاکمیت اقتدارگرایانه سکولاریسم بر علم در سه ساحت کلی مورد نقد واقع شود:

اول، دین به‌عنوان پدیده‌ای اجتماعی در چند دهه گذشته نقشی اساسی در حوزه های مختلف روابط بین‌الملل اعم از سیاست خارجی، امنیت و استراتژی، اقتصاد سیاسی، مطالعات منطقه‌ای، جنبشها و خیزشها و حتی در سطح کلان معادلات سیاست بین‌الملل ایفا نموده است. نادیده‌انگاری تعمدی این مولفه، تأثیری بر کاهش این نقش فزاینده نخواهد داشت. بلکه چالشی در توان تحلیلی علم روابط بین‌الملل می‌باشد.

دوم، دین بعنوان منبع معرفتی نسبت به نقش آفرینی نیروهای مادی و غیرمادی دارای تحلیل است. کوتاه نمودن دست علم از این منبع معرفتی حتی اگر در قالب ایدئولوژی‌سازی سکولاریسم باشد، نقصانی بر توان تحلیلی این منبع نخواهد بود. سوم، سیطره نگاه مادیگرایانه اعم از مادیگرایی جریان غالب یا نگاه رقیق مادی‌گرایانه انگاره‌گرایی که سعی در انکار فراماده و امر قدسی دارد، دامنه نقصانها و ناتوانی‌های علم در درک صحیح واقعیات موجود را گسترش خواهد داد. (عبدخدایی، ۱۳۹۸:۱۱۲)

نتیجه‌گیری

جریان تأمل‌گرایی و نظریات انتقادی به نقد اثبات‌گرایی، مادی‌گرایی، خردگرایی سودانگار و غرض‌مندی سلطه‌ورزانه در جریان غالب پرداخته‌اند. تأمل در ابعاد چهارگانه فوق نشان می‌دهد که می‌توان میان این عوامل و شاخصه بی‌طرفی علمی به‌عنوان اصل بنیادین نظریه‌های علمی در جریان غالب پل زد و به نگرشی جدید از موانع اصلی فهم آزاداندیشانه حوزه نظریه‌پردازی روابط بین‌الملل دست یافت. لیکن نکته قابل توجه آن است که مولفه‌های یاد شده ریشه در التزام به فرایند سکولارسازی در این حوزه دارد که جریان انتقادی نیز خود مصون از آن نیست. در ادامه به اختصار نسبت این مولفه‌ها و تفکر سکولاریسم را یادآور می‌شویم:

۱- اثبات‌گرایی و سکولاریسم: تاریخ علم حاکی از آن است که رشد بی‌رویه پوزتیویسم در دانش، ریشه در حاکمیت سکولاریسم معرفتی بر این حوزه دارد. اثبات‌گرایی با دعاوی شناخت‌شناسانه پوپر و همپل، بسیار بیش از تعهد به یک شناخت‌شناسی اثبات‌گرا و تجربه‌گرا پا به عرصه علم گذاشت، و به سوی اصالت تجربه و بی‌معنا بودن امر غیر تجربی و در نهایت نیل به اهداف سکولاریسم در کنار گذاردن امر قدسی روی آورد. علم زدگی^۱ و فرایند سکولارسازی علم، در حقیقت در قالب فلسفه‌ای عرضه گشت که علم مدرن را به یک ایدئولوژی کامل و روشی برای نگرستن به تمام پدیده‌ها تبدیل نمود (Waterhouse, 1921:348) و ادعای آن بسیار فراتر از عالم تجربه و

1. Scientism

طبیعت رفته و به عرصه کشف تمام جنبه‌های حقیقت و واقعیت عبور نموده و سخن از بی‌معنایی غیر از آن بمیان می‌آورد.

در گرایش روابط بین‌الملل نیز مروری بر مناظرات این حوزه نشان می‌دهد که رفتارگرایان شدید همپای تجربه‌گرایان پوزیتیویست، علم را به گردآوری داده‌ها، نظریه را به قانون، قانون را به همبستگی، و همبستگی را به تناظر جزء به جزء، و تناظر را به انطباق حسی مشاهده‌پذیر، و پیامد آن نقش و اهمیت تبیینی نظریه را از فهم‌پذیری پدیده‌ها به تلخیص داده‌های حسی تقلیل بخشیدند.

در مقابل خردگرایان، نابخردی تجربه‌گرایان پوزیتیویست را در این تقلیل به باد انتقاد گرفتند که اصالت تجربه‌گرایی پوزیتیویستی ناتوان از درک نقش معرفتی نظریه‌پردازی است که رکن اساسی نظریه علمی می‌باشد. در گام بعد تأمل‌گرایان به نوبه خود سطحی‌نگری، بی‌تأملی و ژرف‌نااندیشی خردگرایان را به فقدان بصیرت متهم ساختند که قادر نیستند پدیده‌های چندلایه و نیت‌مند که در علوم اجتماعی موضوع اصلی را به خود اختصاص داده است، مورد مطالعه قرار دهند. آنان دریافتند آنچه در دنیای مدرن، علم نامیده می‌شود صرف واقعیات علمی نیست بلکه ترکیبی از واقعیات فهم شده توسط نظام فکری، انگاره‌ای و مبانی فلسفی با قرائتی خاص و با اهداف استیلاجویانه تمدن غرب است. اما به این مهم توجه نکردند که تمامی کاستی‌های فوق ریشه در حاکمیت هستی‌شناختی مادی بر مبانی متافیزیکی علم و تاثیرات آن بر نوع برداشت از نظریه و فرایند تولید دانش تبیین می‌کند. ناهنجاری عمیقی که سکولاریسم برای علم پدیدار ساخته است.

۲ - خردگرایی و سکولاریسم : به تعبیر واترهاوس «عقل‌گرایی سازمان یافته، مراحل جدیدتر روح سکولاریسم است» (Waterhouse, 1921:358) او معتقد است «طرح پیشنهادی سکولاریسم این بود که معرفت بشری و دغدغه‌های او باید محدود به قلمرو امور مادی باشند» (Waterhouse, 1921:350) و در این فضا سودگرایی با نقاب عقل‌گرایی، بعنوان نظریه فلسفی خاصی مطرح گردید که توانست بیشترین نیروی محرک را برای سکولاریسم فراهم ساخته و جنبش سکولارسازی را بر مفروضات خود



بنا نهد. در روابط بین‌الملل نیز خردگرایی سودانگاران با محصور نمودن رویکرد انتخاب عقلانی به برداشتی سودانگاران و مادی از یکسو اهمیت انگاره‌ها، ساختارهای معنایی، ادراکی و فرهنگی و تاثیر آن بر شکل‌گیری هویت و نوع رفتار را نادیده می‌گیرد و از سوی دیگر منطق محاسبه‌ورزی دولت‌ها در شناخت و کسب منفعت را تابعی از منافع مادی دانسته و منافع را براساس چرتکه اقتصادی سود و زیان مادی، آنهم تنها در قلمرو ابزاری آن و نه در نقش تأملی عقل در اینکه آیا آنچه منفعت می‌داند منفعت هست یاخیر، تعریف می‌نماید. به تعبیر شکمن هرد: "سیاست سکولاریسم، دقیقاً سیطره خود را بر دیدگاه روشهای تجربی و انتخاب عقلانی اعمال ساخته که بر جریان اصلی علوم سیاسی آمریکایی حاکم است". (Snyder, 2011:79)

۳ - استیلاطلبی و سکولاریسم: بدون تردید یکی از منسهای سلطه‌ورزی و استیلاطلبی، و قرار گرفتن دانش در خدمت قدرتهای استعماری، جدا شدن دانش، اخلاق و سیاست از امر متعالی و قدسی است. جدا نمودن فضائل از بنیادهای دینی آن و رواج اخلاق سکولار، مادی‌گرایی اجتماعی و عمل بر مبنای منافع مادی بدون تعهد و پایبندی به چارچوبهای ارزشی را معیار و ملاک سنجش رفتار عقلانی قرار داده است. طبیعی است که در چنین فضائی، علاوه بر آنکه دانش بااستخدام مشروعیت بخشیدن به سلطه‌طلبی قدرتهای بزرگ و به تعبیر نظریه انتقادی برای حل مشکلات آنان درمی‌آید، منش اخلاق رئالیستی و ماکیاول مسلک نیز در عرصه روابط بین‌الملل جانشین اخلاق ارزش‌مدار گشته و نگاه هابزی بر سیاست حاکم شده و همه‌گرگ هم تلقی شده و بنیان آنچه در نظریه‌های روابط بین‌الملل بعنوان منشا منازعه بیان گردیده اعم از «بی‌اعتمادی»، «ترس»، «تقلب و فریب» و پیامدهای آن یعنی «خودیاری»، «آناشسی هابزی» و عوامل منازعه برانگیز نظام بین‌الملل را پدیدار می‌سازد و اموری چون حق و توی قدرت‌های بزرگ، بهره‌گیری از بمب اتم در هیروشیما و ناکازاکی در جنگ جهانی و قربانی نمودن چند میلیون بی‌گناه در خاورمیانه به‌ازای حادثه یازده سپتامبر با توجیهای اخلاقی صورت می‌پذیرد. به تعبیری «هنگامی که ارزشها تعارض‌آمیز می‌گردند، اصل ضرورت و خرد دولت بر اصول اخلاقی فائق می‌آیند» (Schweller & Wohlforth, 2000:69). بی‌اخلاقی

سیاست بین‌الملل و پیامدهای آن یعنی سلطه، استعمار و فساد، ثمره حاکمیت اقتدارورزانه سکولاریسم بر عرصه سیاست بین‌الملل بود.

منابع

آکاریا، آمیتاو و بری بوزان (۱۳۸۹)، *نظریه غیر غربی روابط بین‌الملل*، دیدگاه‌های دوباره آسیا و فراسوی آن، مترجم علیرضا طیب، تهران: انتشارات موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.

پالمر، ریچارد (۱۳۷۷)، *علم هرمنوتیک*، مترجم محمد سعید حنایی کاشانی، تهران: هرمس.

عبدخدائی، مجتبی (۱۳۹۲)، «تئوری‌های روابط بین‌الملل و خلأ نظریه اسلامی»، *پژوهش‌های سیاست اسلامی*، سال اول، شماره ۴، صص ۷۷-۱۰۴.

عبدخدائی، مجتبی (۱۳۹۸)، «سکولارسازی و سکولارزدائی در نظریه روابط بین‌الملل»، *فصلنامه مطالعات روابط بین‌الملل*، مقاله ۵، دوره ۱۲، شماره ۴۵، صص ۱۱۱-۱۴۰.

گریفیتس، مارتین (۱۳۹۱)، *نظریه روابط بین‌الملل برای سده بیست و یکم*، مترجم علیرضا طیب، تهران: نشر نی.

لیتل، ریچارد (۱۳۸۹)، *تحول در نظریه‌های موازنه قوا*، مترجم و مقدمه غلامعلی چگنی‌زاده، تهران: موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.

لینکلتر، اندرو (۱۳۸۵)، *چالش علم و سنت*، مترجم بهرام مستقیمی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

ونت، الکساندر (۱۳۸۴)، *نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل*، مترجم: حمیرا مشیرزاده، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

Acharya, Amitav & Barry Buzan (ed) (2010), *Non-Western International Relations Theory: Perspectives on and beyond Asia*. New York. Rutledge.

Armstrong, H. F. (1956), "Neutrality: Varying Tunes". *Foreign Affairs*. (1956-7). 35.

Barbour, Ian (2000), *When Science Meets Religion*. London. SPCK.

Berger, Peter L (1996), "Secularism in Retreat", *The National Interest*, No. 46 (Winter 1996/97), pp. 3-12

- Berger, Peter L. (1967), *The Sacred Canopy: Elements of a Sociological Theory of Religion*, Garden City, NY: Doubleday
- Buzan, Barry & Little, Richard (2000), *International Systems in World History: Remaking the Study of International Relations*. Oxford. Oxford University Press.
- Carr, Edward Hallett (1946), *The Twenty Years' Crisis*. London. Macmillan.
- Collins, Anthony (1713), *A Discourse of Free-thinking, Occasion'd by the Rise and Growth of a Sect Call'd Free-thinkers*. London, Printed in the Year M.DDC.XIII
- Cox, Robert (1986), "Social Forces, States and World Orders: Beyond International Relations Theory". in Robert Keohane (ed.). *Neorealism and its Critics*. New York. Columbia University Press.
- Cox, Robert W. (1997), *The New Realism: Perspectives on Multilateralism and World Order*. New York. United Nations University.
- Dilthey, Wilhelm (1961), *Pattern and Meaning in History*. New York. Harper and Brothers.
- Elman, Colin and Miriam Fendius Elman, ed. *Progress in international relations theory: Appraising the field*, (Cambridge, MA: MIT Press.2003)
- Lapid, Yosef (1989), "The Third Debate: On the Prospects of International Theory in a Post-Positivist Era". *International Studies Quarterly*. 33. September.
- Pettman, R (2004), *Reason, Culture, Religion: The Metaphysics of World Politics*. New York. Palgrave Macmillan.
- Rush, Fred (2005), *Critical Theory*. Cambridge. Cambridge University Press.
- Schweller. R. L. and W. C. Wohlforth 2000. "Power Test: Evaluating Realism in Response to the End of the Cold War. " *security Studies* 9 (3): 60-107.
- Scott, Len (2012), "Should We Stop Studying the Cuban Missile Crisis?". *International Relations*. 2012. 26.
- Smith, Steve (2000), "The discipline of international relations: still an American social science?". *British Journal of Politics and International Relations*. Vol. 2. No. 3. October.
- Snyder, Jack L.(ed) (2011), *Religion and International Relations Theory*, New York, Columbia University Press.
- Viotti Paul R. Mark V. Kauppi (2010), *International Relations Theory*, (Longman, Pearson. fourth Edition.
- Wæver, Ole (1998), "The Sociology of a Not So International Discipline: American and European Developments in International Relations". *International Organization*. vol. 52. no. 4.
- Waterhouse, Eric, "Secularism," in James Hastings (1921), *The Encyclopedia of Religion and Ethics*, New York: Charles Scribner's Sons, vol. 11, p. 348.